

دکتر سعید قشقایی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

نیما و شعر شکست

چکیده :

این مقاله به بررسی شعر شکست نیما یوشیج اختصاص دارد. در آغاز خلاصه ای از اوضاع نابسامان سیاسی-اجتماعی ایران در سالهای آغازین قرن چهاردهم ارائه شده و چگونگی سرکوب جنبش های آزادی خواهانه ای که در گوشه و کنار ایران وجود داشت، مورد بررسی قرار گرفته است. نابودی و سرکوبی نهضت های آزادی خواهانه در ایران و سیطره بیگانگان بر این مرز و بوم و وضع آشفته مملکت باعث شد تا رضاخان بر سر کار آید و امور مملکت ایران را در دست گیرد که نتیجه آن سرکوب انقلابیون، در بند کشیدن نیروهای سیاسی و بستن روزنامه های آزادی خواه بود. بیشتر جوانانی که در اندیشه بهبود مملکت بودند از جمله نیما، دچار یک نوع سرخوردگی و ناامیدی شدند که این بحران روحی برای نیما بین سه تا چهار سال ادامه داشت. تأثیری که شکست و تحولات سیاسی این جنبش ها بر اندیشه نیما گذاشت، از خلال نامه هایی که وی به برادرش، لادبن، نوشته کاملاً آشکار است. با توجه به نزدیکی فضای فکری نیما در این سالها با فضای فکری اخوان بعد از کودتای سال ۳۲، به شباهت های شعر شکست این دو شاعر و ویژگیهای آن پرداخته شده است. بخش دیگر مقاله به بررسی اشعاری از نیما که در سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ ه.ش. سروده شده اختصاص یافته است.

واژه های کلیدی:

۱- نیما یوشیج ۲- نهضت جنگل ۳- لادبن ۴- اخوان ۵- شعر شکست

مقدمه

«به سال ۱۲۷۶ ه. ش. در یکی از روستاهای دهستان اوزرود بخش نور شهرستان آمل، به نام یوش، کودکی دیده به دنیا گشود که او را علی نام نهادند. این کودک بعدها تأثیری عمیق بر شعر معاصر ایران نهاد و نام خود را برای همیشه در تاریخ ادبیات ثبت کرد. تا دوازده سالگی دور از قیل و قال شهر، همراه چوپانان و گوسفندان دوران کودکی خود را در دامنه سرسبز و جنگلی البرز سپری کرد و نزد ملّای ده خواندن و نوشتن را آموخت. در دوازده سالگی برای تحصیل به همراه خانواده‌اش به تهران رفت و پس از گذراندن دوره ابتدایی در مدرسه سن لویی به ادامه تحصیل و فراگیری زبان فرانسه پرداخت.» (لنگرودی ۱۳۷۷: ۹۵)

«در این مدرسه بود که نیما با یکی از معلمان خود، نظام وفا، آشنا شد و به تشویق او به سرودن شعر رو آورد» (آژند ۱۳۶۳: ۱۸۴). این دوران زندگی نیما مقارن بود با سالهایی که جنگ بین المللی ادامه داشت. نیما گوید: «من در آن وقت اخبار جنگ را به زبان فرانسه می توانستم بخوانم.» (آرین پور ۱۳۷۲: ۵۸۰)

در سالهای وقوع جنگ جهانی دوم سرزمین ما ایران نیز تحت تأثیر مسائل جهانی دستخوش آشوب و اغتشاش شده بود. از یک سو روسیه تزاری و انگلیس هر کدام بخشی از این مرز و بوم را به اشغال خود درآورده بودند و از سوی دیگر ترکهای عثمانی و آلمانی‌ها نیز تلاش داشتند که بخشهای باقی مانده ایران را زیر سیطره خود درآورند.

حکومت نالایق قاجار بدون آن که بتواند اداره مملکت را در دست داشته باشد، فقط به عنوان یک ناظر، شاهد تاخت و تاز بیگانگان در این سرزمین بود. آزادی خواهان برای مبارزه با بیگانگان گروه اتحاد اسلام را تشکیل دادند. کلنل

پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان قیام کردند و نیز در سال ۱۲۹۳ ش. بود که میرزا کوچک خان در گیلان با عده‌ای برای مبارزه با این وضعیت آشفته به جنگل رفت و نهضت جنگل را آغاز کرد.

در همین زمان آزادی خواهان و جوانان برومندی که نمی‌خواستند تن به ذلت بیگانگان دهند، برای مبارزه به میرزا پیوستند. یاران میرزا در نقاط مختلف جنگل‌های گیلان و مازندران پایگاههایی را تشکیل دادند و بیشتر جوانان گیلان و مازندران به این پایگاهها پیوستند. یکی از کسانی که وارد نهضت جنگل شد برادر نیما "لادین" بود. پس از انقلاب اکتبر روسیه به پیروزی رسید، نیروهای روس تزاری از ایران فراخوانده شدند و عهدنامه ۱۹۰۷ درباره تقسیم ایران با انگلیس ملغی اعلام شد. علاوه بر این بلشویکها، نهضت جنگل را به عنوان یک قانون انقلاب در ایران مورد حمایت خود قرار دادند و بخشی از کارشناسان و نیروی نظامی خود را برای کمک به میرزا به سوی گیلان اعزام کردند. طولی نکشید که با اختلاف بین سران جنگل و خیانت روسها این نهضت با شکست مواجه شد. قوام، نخست وزیر وقت در مذاکره‌ای چند ساعته با رودشیتن* سفیر لنین، در تهران به او یادآور شد که تنها راه ایجاد ارتباط اقتصادی و سیاسی بین ایران و شوروی و پس زدن انگلیسی‌ها که راه منحصر ایران به اروپا (خلیج فارس) را در دست داشتند؛ حل مسأله جنگل و بازکردن مرزهای آن حدود است. در این زمان نهضت جنگل پس از دسیسه‌های همکاران چپ‌گرای میرزا کوچک خان تبدیل به جمهوری سرخ ایران شد و علی‌رغم میرزا که مخالف هر نوع وابستگی بود، عملاً اختیار آن در دست عوامل مسکو بود. مذاکره قوام با سفیر شوروی نتیجه داد و او پس از قانع کردن حکومت جوان سوسیالیستی، میرزا را تهدید و تشویق به

تسلیم کرد. زمینه برای سرکوب کردن نهضت جنگل فراهم شد. حاصلی که از این هر دو جنبش (نهضت پسیان در خراسان و نهضت جنگل در گیلان) و کوشش و سرکوب شدن آنها به دست آمد ، قدرت گرفتن رضاخان سردار سپه بود که با استفاده از پیروزیهایی که در مذاکرات سیاسی و فعالیت‌های سیاستمدارانه قوام به دست آمده بود خود را به عنوان تنها وسیله ایجاد امنیت و اداره مملکت جلوه داد» (بهنود ۱۳۶۹: ۳۵)

طی چند سالی که بلشویکها و چپ‌گراها با میرزا همکاری داشتند ، موفق شدند که عده‌ای از جوانانی را که برای مبارزه به جنگل رفته بودند با تفکر مارکسیستی آشنا کنند و آنها را جذب خود کنند ، به همین دلیل گروهی از جوانان پس از بازگشت نیروهای سوسیالیستی ، برای همیشه ، با آنها به شوروی رفتند . یکی از کسانی که با نیروهای روس به شوروی پناهنده شد، لادین برادر نیما بود که برای همیشه در داغستان شوروی ساکن شد . نابودی و سرکوبی نهضت‌های آزادی خواهانه در ایران و سیطره بیگانگان بر این مرز و بوم و وضع آشفته مملکت باعث شد تا رضاخان بر سر کار آید و امور مملکت ایران را در دست گیرد که نتیجه آن سرکوب انقلابیون، در بند کشیدن نیروهای سیاسی و بستن روزنامه‌های آزادی خواه بود . بیشتر جوانانی که در اندیشه بهبود مملکت بودند از جمله نیما ، دچار یک نوع سرخوردگی و ناامیدی شدند که این بحران روحی برای نیما بین سه تا چهار سال ادامه داشت . در ارتباط با روی کار آمدن حکومت خفقان رضاخان ، نیما در یکی از یادداشتهای خود با عنوان « مجلس مؤسسان » به تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۰۴ ش . راجع به رضا خان چنین می‌نویسد :

« من از این بازی‌ها چیزی نمی‌فهمم . یک نفر را روی کار کشیده‌اند . یک استبداد خطرناک، مملکت را تغییر خواهد داد. »

این شرایط روحی برای نیما به حدی غیر قابل تحمل بود که حتی او را به فکر خودکشی انداخت . در مهرماه سال ۱۳۰۰ ش. نیما نامه‌ای به برادر خود لادین نوشته است و در آن چنین اشاره دارد که :

« من تمام این مدت را در شهر اقامت داشتم . مشغول انجام دادن کاری بودم که مقتضی طبیعت من نبود و زندگانی را که این قدر با قدر و قیمت است و می‌توانستم آن را برای انجام کار مفیدی به مصرف رسانیده باشم ، در بهای هیچ به هدر دادم . خیلی از این بابت تأسف می‌خورم ! ... برادر عزیزم این نوع خیالات مرا واداشت از کاری که داشتم کناره کنم که همانطور که خودت کردی .

وقتی اداره دولتی را ترک کردم بیش از همه پدر من بود که با اقوام من، مشغول ملامت من شدند- مغزهایی را که اوضاع و حیثیات قرون مظلمه استبداد نشو و نما بدهد - از آنها جز این توقعی نباید داشت .

... در این اواخر چندین مرتبه وقتی تنها گردش می‌کردم و تمام وقایع در پیش من مجسم می‌شد خیال می‌کردم خودم را از بالای این کوه‌های بلند بیندازم و هلاک کنم . اما این خیالات من، مرا به یک خیال دیگری رسانید و آن این است که با خودم گفتم : چه می‌کنی ، کمی صبر کن و کار دیگری را اقدام کن که اگر در کشاکش آن زنده هم نماندی به مقصود اولیّه‌ات رسیده‌ای . اگر پیشرفت کردی باز هم به مقصود رسیده‌ای . اگر هم غیر از این دو شکل شد باز صاحب یک زندگی تازه خواهی بود ، غیر از این زندگانی ناگواری که حالا در آن هستی .

بالاخره رأی من براین شد که به این خیال جدید خودم اقدام کنم ، از جان گذشته ، به مقصود می‌رسد .» (طاهباز ۱۳۶۸: ۲۱-۲۲)

شرایط بد روحی و بدبینی نیما نسبت به مردم و جامعه به حدی می‌رسد که از مردم دوری جسته و به خلوت کوهستانهای یوش پناه می‌برد . در طی نامه‌ای که به برادر خود به تاریخ بهمن ۱۳۰۱ ش. نوشته است چنین می‌آورد :

« به خاموشی کاینات مأنوس هستم که دور از جمعیت روی قلۀ کوهی نشسته به پاداش محبت خود بسوزم . اما نه مثل آن مستی خاموش می‌شوم که در خاموشی خود به خواب می‌رو ... تعجب نکن چرا این قدر انزوا را دوست دارم . ترا به طراوت صبحگاهی ، به نسیم سحری قسم ، مرا بحال خود بگذار . به قلب سوخته من دست نزن تا صدای من به طرف عالم بالا بلند شود و من بتوانم خودم را تسلی بدهم ... اشخاصی که در جنجال اجتماع افتاده‌اند حالت غریقی را دارند که هنوز زنده است و در آب غوطه می‌خورد . اما خودش را گم کرده ، نه درست می‌بیند و نه می‌شنود ... سه چهار نفر که در این شهر به نویسندگی مشهور هستند چند ماه است با من آشنا شده‌اند و به قول خودشان دوست . اینها هم مردمان غریبی هستند که هر قدر می‌خواهم در معابر روی خود را از آنها برگردانیده آشنایی را به هم بزنم این قدر سماجت دارند که میسر نمی‌شود ! ... به مردم اعتماد مکن و درباره آنها بدگمان باش . این وسیله‌ای است که ترا از شر آنها محفوظ می‌دارد ... به خویش و آشنا اطمینان نکن که غالباً همین نوع اطمینانهای ساده شخص را دچار مخاطره و ضرر کلی می‌گرداند . » (طاهباز ۱۳۶۸: ۶۱-۵۵) .

در نامه‌ای دیگر به تاریخ اسفند ۱۳۰۱ ش. در رابطه با انزوای طلبی خود به

لاابن چنین می‌نویسد :

« بگذار چشمهایم را باز کنم تا طبیعت و سرنوشت جمعیت هر دو از این قطره‌ها نصیب خود را ببرند .

چشمهای من ابری است که همه جا باید از آن سیراب شود . قلب من آتشی که باید همه جا را بسوزاند .

ای لادین عزیزم ! به اعتقاد من هر وسیله‌ای برای تمام کردن بدبختی ناقص است ! ... بگذار جنبشی کرده و روی اشک گذشتگان ، اشک خود را نثار کنم . از من نپرس کیم ؟ در این انزوا چه دیده‌ام که از زیباترین دخترها بیشتر مرا فریب داده است . دنیاها در این پرده بی‌انتها نقش بسته . خونها ریخته شده است که نپرس . انزوا خوشحال می‌کند ، می‌گریاند و همچنین تسلی می‌بخشد ...» (همان : ۶۵)

در نامه دیگری به تاریخ بهمن ۱۳۰۲ ش. در توصیف شرایط روحی بد و نا متعادل خود به برادرش چنین می‌نویسد :

« در نظر من حالا نه شب است ، نه سحر ، نه روز . تنها صورتی است که مثل من رنگش پریده و من مبهوت به آن نگاه می‌کنم . پیش من سایه است که حقیقت و چگونگی آن را احساس نمی‌توانم کرد .

برای من این حالت غالباً اتفاق می‌افتد : تاریکی و روشنی در نظرم یکی می‌شود . در همچو وقت ها تنها خیال من ، روز یا شب من است ... آه ! یک روز نشده است که من به خیال آینده خوشی باشم و به کارهای خود بپردازم . نه کتابهایم را تمام کرده‌ام ، نه توانسته‌ام جواب کاغذ ترا بنویسم . کتاب « حسنک » من نیمه کاره پاکنویس شده . کتاب دیگرم از هم در رفته ، آن یکی دیگر ناقص .

هر کدام به یک حالت افتاده‌اند ... به این ترتیب وضع معیشت من ، قلب من ، آرزوی من و تمام هستی من ، مثل خود من ، خراب است . از حال من چه پرسشی باید داشته باشی ؟ « (طاهباز ، نامه ها . ۷۰۱)

در نامه‌ای دیگر به تاریخ فروردین ۱۳۰۲ شمسی به برادر خود چنین می‌نویسد:

« خیال می‌کنم ، آسمان می‌گرید . گلها به رنگ قلب من خونین شده‌اند . بادها می‌نالند و بنفشه هم سر بزیر انداخته و مثل من محزون است .

بهار کجا خوب است . کجا این موسم پر از نشاط است ؟ آه . لادین گوش بده بدبختیها می‌سوزند ، بیچاره‌ها زاری می‌کنند . وقتی آسمان عشق و طبیعت هم مثل بچه‌ها گریه می‌کن ! ... » . (همان ، ۸۹)

این بحران روحی تا سال ۱۳۰۳ ش . بر دل و جان نیما حاکم است و نوشته‌های نیما در این دوران ، خواننده را به یاد تفکرات صادق هدایت در بوف کور می‌اندازد .

آن جایی که می‌گوید :

« در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد . این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد ، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باور نکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد ، مردم بر سیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می‌کنند آن را با لبخند شکاک و تمسخر آمیز تلقی بکنند ... زیرا در طی تجربیات زندگی به این مطلب برخوردم که چه ورطه هولناکی میان من و

دیگران وجود دارد و فهمیدم که تا ممکن است باید خاموش شد ، تا ممکن است باید افکار خودم را برای خودم نگهدارم و اگر حالا تصمیم گرفتم که بنویسم، فقط برای این است که خودم را به سایه‌ام معرفی بکنم ... افکار پوچ - باشد ، ولی از هر حقیقتی بیشتر مرا شکنجه می‌کند - آیا این مردمی که شیهه من هستند ، که ظاهراً احتیاجات و هوا و هوس مرا دارند برای گول زدن من نیستند ؟ آیا یک مشت سایه نیستند که فقط برای مسخره کردن و گول زدن من بوجود آمده‌اند ؟ آیا آنچه که حس می‌کنم، می‌بینم و می‌سنجم سرتاسر موهوم نیست که با حقیقت خیلی فرق دارد ؟

من فقط برای سایه خودم می‌نویسم که جلو چراغ به دیوار افتاده است ،

باید خودم را بهش معرفی بکنم . « (هدایت ۲۵۳۶ : ۹)

محمد مختاری درباره این برهه از زندگی نیما بیان می‌دارد که : « چون چشم به باغ دیده غارت می‌گشاید ، ساحل شکسته را نیز می‌بیند که تسلیم گشته است . حرف خاموش دره های خفته را می‌شنود که برای ظلمت میدان باز کرده اند . پس گرفتار این اضطراب می‌شود که کی برده است ؟ کی باخته است ؟

از چیست در شکسته و بگسسته پنجره

دیگر چرا که اطاقی

روشن نمی‌شود به چراغی ؟

یک لحظه از رفیق رفیقی

جویا نمانده ، نمی‌پرسد ؟

از سرگذشته ای و سراغی ؟

و هنگامی که خود را در میانه آشوبگرانی باز می یابد که کارشان کشتن و کشتار است ، پرسش و اندوه جای خود را به این درد عمیق و یأس آمیز می سپارد که همه چیز از کف رفته است ، و خود او از هر کس غارتزده تر است .

(مختاری ۱۳۷۸: ۹-۲۵۸)

این فضای فکری نیما که در این سالها در آثار وی نمایان است شباهت زیادی به شاعران و نویسندگان و روشنفکرانی دارد که بعد از کودتای ۱۳۳۲ ش. تحت خفقان و فشار و سرکوب قرار گرفتند و یأس و ناامیدی و سرخوردگی در آثار آنها نمایان است .

بهترین نمونه می توان به اشعار اخوان ثالث اشاره کرد . « بویژه که برخلاف اکثر نوپردازان آن سالها که جوّ عمومی تیره و یأس پس از شکست بهانه دست یازیدنشان به انواع هرج و مرج و افکار خوشبانه همه چیز شده و شعر را با اشعار احساساتی سکسی - سیاسی به ابتدال و حسیض کشانده بودند ، او از شکست ، حماسه های بلند می آفرید ؛ حماسه - سرودهایی که بیان دقیق حالات روزگار شکست روشنفکران نومید بود » . (لنگرودی ۱۳۷۷: ۲۹۸)

اخوان در مقدمه مجموعه زمستان ، می نویسد :

« من نه امیدی را که برایم رسالت تاریخی اش را از دست داده - بر خود به دروغ تحمیل کرده ام و نه یأسی را که از رنجش فارغ بوده ام . اما این هم شکوه ای است به مصلوبی که چهار میخ شده ، فرمان آن کس که می گوید : دل خوش دارا بخند ! دست افشانی و پایکوبی کن ، از فرمان آن کس که به چهار میخ

می کشد، یعنی زندگی، کمتر ظالمانه نیست. خواه این فرمان از سوی شمال باشد یا خواه از جانب جنوب و می پرسیم: اصلاً تقصیر کسی که در این میانه‌ها زندگی می‌کند و سمت و سویی ندارد چیست؟ به هر حال، نبود بر سر آتش میسر م...

اینجا می‌خواهم از جراحی دیگر هم گفتگو کنم. گفتگو برای آینه‌ام برای آب‌ها و سنگ‌ها و دیوار و زمین و برای هر کس و هر چیز.

دنیا چنین می‌نماید که گویا دیگر نباید از هیچ کس هیچ گونه توقعی داشت دنیا چنین می‌نماید که کور خوانده بودیم آن طرف هم خبری نبود. آنچه دریا راست غرق است و نهنگ؛ و آنچه خشکی را، زهر بوته و لاله». (اخوان ۱۳۷۷: مقدمه چاپ دوم)

بیشتر نقادان، اخوان را شاعر شکست می‌دانند. تأثیری که زندگی پر کشاکش اخوان و شرایط زندگی و اجتماعی وی در ایام جوانی برایش فراهم کرد و مسائل سیاسی عصر اخوان به این یأس و ناامیدی دامن زد و کودتای سال ۱۳۳۲ ش. و زندان و حبس، اخوان را به شاعر شکست مبدل کرد. محمد مختاری در کتاب «انسان در شعر معاصر» راجع به اخوان می‌گوید:

«در دوره شکست است که امید به اندیشیدن می‌نشیند. و از این اندیشیدنش گرایش نیرومند سر بر می‌آورد که چهره دیگری از او می‌آراید. چهره‌ای متفاوت یا متناقض با چهره نخستین. یک نفی، یک حس نیرومند یأس، یک تأمل همه جانبه در عدم کارایی آدمی، یک احساس پوک و پوچ بودن حرکتی که روزی انجام شد، یا هر حرکتی که بخواهد انجام شود. این تار، این لایه، این پوسته، بر هر زاویه از دید و ذهن و زبان او تنیده است.» (مختاری ۱۳۷۸: ۴۹۹)

شعرهای زمستان ، آخر شاهنامه ، بازگشت زاغان ، جراحت ، قاصدک ، کتیبه ، قصه شهر سنگستان و آنگاه پس از تندر را می‌توان به عنوان نمونه‌ای از شعر شکست او نام برد . فضای این شعرها تیره و تار و بغض آلود است . رنگها تماماً تیره است و غم و یأس و شکست مهمترین موضوع قابل توجه این اشعار است .

نیما یوشیج نیز پس از جریان شکست جنگل و روی کار آمدن رضاخان و آن سالهای خفقان از سال ۱۳۰۰ ش. به مدت سه الی چهار سال دارای همین فضای ذهنی شکست است و این قالب ذهنی در شعرش نمایان است . فضای اشعار نیما در این سالها غمگین ، شکست خورده ، دل آزرده می‌باشد و رنگها تیره و به لحاظ محتوایی غمگرا و درونگرا و انزواجو است .

ژان پل سارتر در رابطه با شعر شکست می‌گوید :

« آدمی برای رسیدن به هدف هایش چه بسا که از هستی خود باز بماند. در واقع آدمی به سبب طرح‌هایی که افکنده است نیز ممکن است با خود بیگانه شود و آنگاه فقط شکست می‌تواند او را به خود باز آورد و با هستی یگانه کند . این وظیفه خطیر را شعر بر عهده دارد ، زیرا که شعر نمایشگر شکست است و شاعر نمایشگر شکست خوردگی . » (سارتر ۱۳۷۱ : ۳۴)

اگر چه شعر نیما در این سالها آکنده از غم و اندوه شکست است اما شاعر جوان در این ایام در میان بهت و اندوه به تفکر می‌نشیند و مروری بر گذشته و حال خود می‌کند و در این انزوا به راهکارهایی می‌اندیشد که فرداها را پیش پایش روشن سازد .

شکست عاملی می‌شود برای یافتن پیروزیها و دریافتن خود، در این دوران اگر چه درونگرا و منزوی است اما به اندیشه می‌پردازد تا گام در راه کمال بگذارد و سیر تکاملی خود را آغاز می‌کند.

محمد مختاری در کتاب "انسان در شعر معاصر" در همین ارتباط چنین می‌آورد:

«نیما برخلاف بسیاری از شاعران دهه سی، به رغم شکست سیاسی بزرگ، هرگز شکست گرا نشد. و از چنان شکست سیاسی، در یک مرحله معین تاریخی، یک شکست فلسفی برای کل هستی انسانی ارمغان نیاورد.» (مختاری ۱۳۷۸: ۲۶۲)

از اشعار نیما که در این سالها سروده شده و فضای آن مأیوس کننده، غم آلود و تیره و تار است می‌توان به عنوان نمونه به شعرهای ای شب (۱۳۰۱)، افسانه (دی ماه ۱۳۰۱)، شیر (۱۳۰۱)، یادگار فروردین (۱۳۰۲)، محبس (فروردین ۱۳۰۳) اشاره نمود.

ای شب (۱۳۰۱)

ای شب فضای اختناق و استبداد پس از سرکوب انقلابیون است که این فضا برای شاعر جوان مملو از غم و درد است و او را به جان می‌آورد.

هان ای شب شوم وحشت انگیز!

تا چند زنی به جانم آتش؟

یا چشم مرا ز جای برکن،

یا پرده زروی خود فروکش،

یا باز گذار تا بمیرم

کز دیدن روزگار سیرم

و ظلمت و سیاهی روزگار را خطاب می‌کند و می‌گوید :

تو چیستی ای شب غم انگیز

در جست و جوی چه کاری آخر؟

بس وقت گذشت و تو همانطور

استاده به شکل خوف آور

تاریخچه‌ی گذشتگانی

یا رازگشای مردگانی؟

و در پایان شاعر آرزوی خواب می‌کند تا از سیاهی شب و شومی گردش
زمانه در امان ماند و از غم و اندوه افسانه و ماجرای که بر او و مرز و بوم او
گذشته است آزاد گردد .

بگذار بخواب اندر آیم

کز شومی گردش زمانه

یکدم کمتر به یاد آرم

و آزاد شوم زهر فسانه

بگذار که چشمها ببندد

کمتر به من این جهان بخندد .

افسانه (۱۳۰۱)

افسانه حکایت و ماجرای است که بر نیما و روزگار او گذشته است و می توان گفت نمادی از گذشته پرماجرا و غم آلود و احساسات و عواطف و غرور لگدمال شده نیما است . در ابتدا شاعر به بیان حالات روحی خود می پردازد و از سویی خود را دیوانه ای می بیند و از سوی دیگر چون ساقه گیاهی فسرده که به حکایت داستان غم آور خود می پردازد . تا از غم درون خود با دیگران سخن بگوید و از پریشانی خیال و دل بی قرار خود حکایت کند.

در شب تیره ، دیوانه ای کاو

دل به رنگی گریزان سپرده

در دره ی سرد و خلوت نشسته

همچون ساقه ی گیاهی فسرده

می کند داستانی غم آور .

در میان بس آشفته مانده ،

قصه ی دانه اش هست و دامی .

وز همه گفته ناگفته مانده

از دلی رفته دارد پیامی

داستان از خیالی پریشان :

- « ای دل من ، دل من ، دل من !

بینوا ، مضطرا ، قابل من !

با همه خوبی و قدر و دعوی

از تو آخر چه شد حاصل من ،

جز سرشکی به رخساره‌ی غم؟...

در بسیاری از ابیات افسانه ، نیما با برادر خود لادین سخن می‌گوید و از او

یاد می‌کند

او یکی نیز از رهروان بود

در بر این خرابه مغازه

وین بلند آسمان و ستاره

سالها با هم افسرده بودید

و ز حوادث به دل پاره پاره ،

او تو را بوسه می‌زد ، تو او را

عاشق : « سالها با هم افسرده بودیم »

سالها هم‌چو واماندگی

لیک موجی که آشفته می‌رفت

بودش از تو به لب داستانی

می‌زدت لب ، در آن موج ، لبخند «

افسانه : من بر آن موج آشفته دیدم

یگه تازی سراسیمه «

در این منظومه در بعضی از ابیات افسانه ، سرزمین و وطن شاعر می‌باشد

که با او سخن می‌گوید .

چون زگهواره بیرونم آورد

مادرم ، سرگذشت تو می‌گفت ،

بر من از رنگ و روی تو می‌زد ،

دیده از جاذبه‌های تو می‌خفت

می‌شدم بی‌هش و محو مفتون

... سرگذشت منی - ای فسانه !

که پریشانی و غمگساری ؟

یا دل من به تشویق بسته

یا که دیده‌ی اشکباری ؟

یا که شیطان رانده زهرجای

قلب پرگیر و دار منی تو

که چنین ناشناسی و گمنام ؟

یا سرشت منی ، که نگشتی

در پی رونق و شهرت و نام ؟

یا تو بختی که از من گریزی

در منظومه افسانه که در سالهای انزوای نیما سروده شده رنگها تیره، غم و اندوه حاکم بر فضای شعر، دلها تنگ و چشمها اشکبار است. بسامد واژگان و ترکیبهایی که حاکی از درد و رنج درون شاعر است فراوان دیده می شود. واژگان و ترکیباتی از قبیل: صورت مردگان جهان، شیطان رانده زهر جای، قصه بی سر و بن، زاده اضطراب، عشق فانی کننده، زاده اشک، دروغ دلاویز، بر مزاری نشسته، نغمه ساز ناکرده، سرشک پر از خون، صورت ابرخونین، خواندن جغد، ریختن خانه شوق، دل افسردگان، وحشت انگیز، دل آزاد، غم، ناامید، پراضطراب، اندوه، انزوا، بیم، مهیب، تاریک، حزین، تندباد، خس.

شیر (۱۳۰۱)

در شعر شیر، شعر با واژه شب آغاز می شود که ممکن است اشاره به تاریکی خفقان باشد که کشور را در بر گرفته است. آنگاه شاعر خود را به شیری تشبیه می کند که می تواند همه چیز و همه کس را تحت سیطره قدرت خود داشته باشد:

شب آمد مرا وقت غریدن است

گه کار و هنگام گردیدن است
 ... منم شیر ، سلطان جانوران
 سر دفتر خیل جنگ آوران
 که تا مادرم در زمانه بزاد
 بغرید و غریدنم یاد داد ،
 نه نالیدنم .

اما نهایتاً شعر به جایی می رسد که خران و روباهان در کامروایی تمام
 زندگی می کنند و بهره شیر ، جز گرسنگی و تنهایی و خون دل خوردن چیزی
 نیست . در این شعر، شیر سمبل آزادیخواهان و دلاوران عرصه پیکار با ظلم و
 تباهی است که تنها و منزوی و گوشه نشین و یا آواره شده اند.

چه جای است اینجا که دیوارش هست

همه سستی و لحن بیمارش هست ؟

چه می بینم این سان کزین زمزمه

ز روباه گویی رمه در رمه، خر اندر خر است

صدای سگ است و صدای خروس

بپاش از هم ای پردهی آبنوس !

که در پیش شیری چه ها می چرند

که این نعمت تو که ها می خورند ؟

روا باشد این ،

که شیری گرسنه چو خسیبیده است

بیابد به هر چیز روباه دست ؟

چو شد گوهرم پاک و همت بلند ،

بیاید پی رزق باشم نژند ؟

بیاید که من

ز بی جفتی خویش تنها بسی

بگردم به شب کوه و صحرا بسی ؟

بیاید به دل خون خود خوردنم

وزین درد ناگفته مردنم ؟

چه تقدیر بود ؟

سرانجام شیر که یک روز سر خیل جنگ آوران بوده است ، طلب مرگ

می کند و در انتظار مرگ روزگاری سپری می کند .

چرا ماند پس زنده شیر دلیر

که اکنون برآرد در این غم نغیر ؟

چرا خیره سرمرگ از او رو بتافت

درین ره مگر بیشه اش را نیافت

کز او دور شد ؟

و در نهایت شیر مبارزه و جنگیدن با روباهان را کاری بیهوده می‌داند و از این بیهوده کاری نیز سر می‌تابد و تسلیم زمانهٔ دون پرور می‌شود .

بریزم اگر خود نشان را به کین

بریزد اگر خونشان بر زمین

همان نیز باشم که خود بوده‌ام

به بیهوده چنگال آلوده‌ام

وز این گونه کار ،

نگردد در آفاق نامم بلند

نگردم به هر جایگاه ارجمند .

پس آن به مرا چون از ایشان سترم

از این بی هنر روبهان بگذرم

کشم پای پس .

یادگار (۱۳۰۲)

یادگار یک نوع اتوبیوگرافی است که شاعر ضمن اشاره به تیره بختی خود از ایام خوش کودکی یاد می‌کند که چگونه از محیط طبیعی زادگاه خود لذت می‌برده است .

در دامن این مخوف جنگل و این قلّه که سر به چرخ سوده است
اینجاست که مادر من زار گهواره‌ی من نهاده بوده است

اینجاست ظهور طالع نحس

... اینجاست که من به ره فتادم بودم با برّه‌ها هماغوش
ابر و گل و کوه پیش چشمم آوازه‌ی زنگ گله در گوش

با ناله‌ی آبها هماهنگ

و شاعر ضمن اشاره به ایام کودکی خود که چون برق گذشته است به حال
بد کنونی اش می‌رسد و به طالع نحس خود اشاره می‌کند و نصیب خود را غم و
اندوه می‌داند.

ای دور نشاط بچگی‌ها برقی که به سرعتی سر آبی
ای طالع نحس من مگر تو مرگی که به ناگهان در آبی
ایام گذشته‌ام کجایی؟
بازاً که غم است طالب غم!

محبس (۱۳۰۳)

در محبس نیما به توصیف زندانی می‌پردازد که همه زندانیان با وضعی ژنده
و آشفته سر بر زانوی غم نهاده اند و ناگهان سربازان برای بردن یکی از این

زندانیان به دادگاه در زندان و ترس از رفتن به محکمه همه زندانیان را در بر می‌گیرد. نیمی در این شعر به نقد دادگاهها و قاضیان می‌پردازد.

زندان سمبل ایران است و زندانیان مردم ایرانند. سربازان که وارد زندان می‌شوند قزاقان و نیروهای نظامی حاکمند و قاضیان کسانی هستند که برای منفعت خود به نفع ظالمان رأی صادر می‌کنند. ابیات آغازین محبس چنین است.

در ته تنگ دخمه‌ای چو قفس پنج کُرت چو کوفتند جرس

ناگهان شد گشاده در ظلمات در تاریک کهنه‌ی محبس

در بر روشنائی شمع‌ی

سر نهاده به زانوان جمعی

موی ژولیده، جامه‌ها پاره همه بیچارگان بیکاره

بی‌خبر این یک از زن و فرزند و آن دگر از ولایت آواره

این یکی را گنه که کم جنگید

و آن دگر را گنه که بد خندید

گنه این ز بیم رفتن جان در تکاپو فتادن از پی نان

گنه آن قدم نهادن کج گنه این گشادگی دهان

این چنین شان عدالت فایق

کرده محکوم و مرگ را لایق

و سرانجام با این ابیات به پایان می‌رسد .

آمد از پرده پیر سربازی گفت با او به خشم خود قاضی

ببریدش که در خور حبس است گفت او را « کرم » : « منم راضی » .

بکشید احترامتان نکنم

سجده بر یک کداتان نکنم

همه دزدید ولیک ظاهر ساز ظاهراً حجله داوری پرداز

به نهان جامه از گدا بکنید تو هم ای کیسه خالی ، ای سرباز!

داشتی گرز سیر کار خبر

نبدت بندگی و ژنده به بر.»

در اواسط سال ۱۳۰۳ ش. است که کم کم طلیعه روشنایی و امید به آینده در ظلمت انزوای نیما می‌درخشد و عشق به فردا در دل نیما زنده می‌گردد . ضمن نامه‌ای در مهرماه ۱۳۰۳ ش. به برادر خود لادبن چنین می‌نویسد :

« خواندن کاغذهای محبوب توست که مرا آرام نگاه می‌دارد و آلا هرز اسم تو اعصاب مرا از لرزه نمی‌انداخت . این است حالت من . حالت امسال من خیلی بهتر است . در مکتوبهای سال گذشته از پریشانی خودم می‌دانم ترا خیلی پریشان کرده بودم اما حالا مصائب گذشته ، بی‌موقع و دائمی به من حمله نمی‌برد . بالاخره من توانستم خودم را انسان قابل زندگانی اسم بگذارم .»

نتیجه گیری

با توجه به اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی ایران در سالهای ۱۳۰۰، شعر نیما را می توان در این دوران به عنوان شعر شکست معرفی کرد. عواملی چون سرکوبی نهضت های آزادی خواهانه از قبیل قیامهای کلنل پسیان در خراسان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و میرزا کوچک خان در گیلان، سیطره بیگانگان بر سرزمین ایران، وضع آشفته مملکت، در بند کشیده شدن نیروهای سیاسی و درگیری برادر نیما، لادبن، در ماجرای قیام جنگل و گریختن او به روسیه باعث می گردد که فضای مطرح در شعر نیما تیره و غم آلود و مضامین یأس و ناامیدی در آن دیده شود. همچنین شعر اخوان که پس از کودتای سال ۱۳۳۲ ش. شعرش شعر شکست و ناامیدی است. این دوران برای نیما سه سال به طول می انجامد و شعر نیما پس از گذار از این انزوا و بحران روحی تغییر شکل داده و سایه های یأس و ناامیدی در آن کمرنگ می شود.

کتابنامه

- ۱- آراین پور، یحیی. (۱۳۷۲). از صبا تا نیما. تهران: انتشارات زوآر، چاپ چهارم.
- ۲- آراین پور، یحیی. (۱۳۷۴). از نیما تا روزگار ما. تهران: انتشارات زوآر، چاپ اول.
- ۳- آژند، یعقوب. (۱۳۶۳). ادبیات نوین ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
- ۴- اخوان ثالث، مهدی (م. امید). (بی تا). زمستان. تهران: انتشارات مروارید، چاپ دوم.
- ۵- بهنود، مسعود. (۱۳۶۹). از سید ضیا تا بختیار. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ سوم.
- ۶- حقوقی، محمد. (۱۳۷۷). مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران ج ۲. تهران: نشر قطره، چاپ اول.
- ۷- سارتر، پل. (بی تا). ادبیات چیست؟. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: انتشارات زمان، چاپ اول.
- ۸- طاهباز، سیروس. (۱۳۶۴). مجموعه آثار نیما یوشیج. تهران: نشر ناشر، چاپ اول.
- ۹- طاهباز، سیروس. (۱۳۶۸). نامه ها (از مجموعه آثار نیما یوشیج). تهران: انتشارات دفترهای زمانه، چاپ اول.
- ۱۰- لنگرودی، شمس. (۱۳۷۷). تاریخ تحلیلی شعر نوج ۱ و ۲. تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۱۱- محمدی آملی، محمد رضا. (۱۳۷۷). آواز چگور. تهران: نشر ثالث، چاپ اول.
- ۱۲- مختاری، محمد. (۱۳۷۸). انسان در شعر معاصر (درک حضور دیگری). تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۱۳- میر انصاری، علی. (۱۳۷۵). اسنادی درباره نیما یوشیج. تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول.
- ۱۴- هدایت، صادق. (۲۵۳۶). بوف کور. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ جدید بهار.